

# یادی از علی آیت‌اللهی

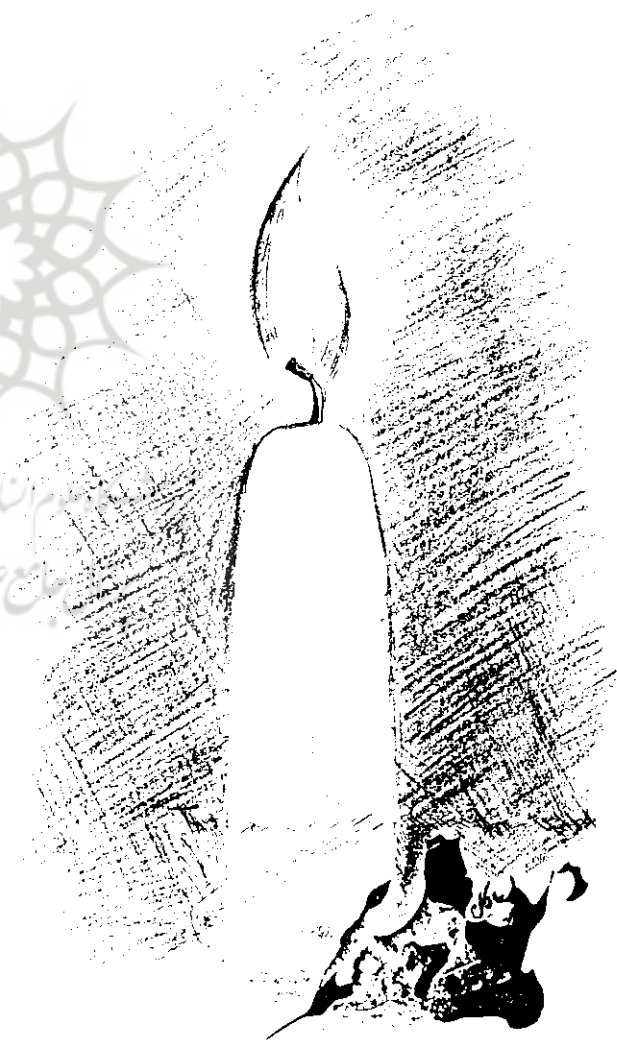
دبیر موفق ادبیات

دکتر علی سلطانی گرد فرامرز

این مقاله یادکردی است از دبیری سختکوش و علاقه‌مند که سالیان دراز خدمتگزار زبان و فرهنگ این سرزمین بوده است؛ موجب نهایت امتنان خواهد بود که همکاران مادر سراسر کشور با ارسال مطالبی از این دست مسارا در ارج نهادن به زحمات ایسن عزیزان و زنده نگه‌داشتن یاد آنان یاری کنند.

این سؤال همواره در ذهن من مطرح بوده است که: آیا دبیر ادبیات خوب، کسی است که زبان و ادبیات را بهتر به دانش‌آموزان یاد می‌دهد؟ و یا آن کس است که دانش‌آموزان را به ادبیات علاقه‌مند می‌سازد و آنان را در مسیری قرار می‌دهد که خود به گستره زیبا و پرجاذبه آن گام نهند و به تدریج از رمز و راز آن پرده بگیرند؟ شاید گفته شود که: اگر در دوره راهنمایی و دبیرستان، مطالب محدود ادبیات آنچنان به دانش‌آموزان آموخته شود که بتوانند به یاری آن از سد امتحانات نهایی و کنکور ورودی دانشگاهها بگذرند، بسیار مطلوب است. در پاسخ باید گفت: درست است که بدین ترتیب، دانش‌آموز مانند یک حسابگر ماهر، از ادبیات به عنوان ابزار یا پلی برای عبور از کنکور، سود می‌جوید و دبیر خود را دعا می‌کند، اما ممکن است که خواندن آنهمه مطالب کتابهای فارسی، هیچ‌گونه اثر مثبتی در روح وی بر جای ننهد و در این صورت، بخش مهمی از اهداف آموزش ادبیات عملاً تحقق نیافته است.

اکنون می‌خواهم برده روزگار گذشته را به کناری بزنم و شما را با خود به دیدار دبیری ببرم که به نظر من، هر دو صفت را دارا بود.



حدوداً سال ۱۳۳۳ بود که من در دبیرستان ایرانشهر یزد در کلاس سوم دبیرستان درس می‌خواندم. آن سال، در زنگهای تفریح و ساعات قبل یا بعد از درس، از دبیری سخن به میان می‌آمد که تازه به تدریس ادبیات پرداخته بود. بیشتر دانش‌آموزان با ستایش از شیوه تدریس وی، آرزو داشتند که سال بعد، تدریس ادبیات ما را به آن دبیر واگذارند، اما چند تن از آنان، به سختگیری وی در کلاس اشاره می‌کردند و چندان علاقه‌ای به تدریس او نداشتند.

آن روزها رشته‌های تحصیلی مانند امروز از یکدیگر جدا نبود، بدین صورت که در پایان سال ماقبل آخر دبیرستان (سال پنجم)، دیپلم علمی داده می‌شد که مربوط به همه رشته‌ها بود و برای استخدام، دیپلم به حساب می‌آمد. تنها کسانی که می‌خواستند وارد دانشگاه شوند و به تحصیل ادامه دهند، سال آخر دبیرستان را به دلخواه خود در یکی از رشته‌های طبیعی، ریاضی و یا ادبی ثبت نام می‌کردند.

سال سوم به پایان رسید و ما به دوره دوم دبیرستان؛ یعنی، سال دهم وارد شدیم. آن سال، گلستان سعدی، کتاب فارسی ما بود. ناگفته نماند که برای املاهای فارسی هیچ متن خاصی مورد استفاده قرار نمی‌گرفت، بدین صورت که دبیران از هر کتابی که می‌خواستند مانند کبینه و دمنه و یا مرزبان‌نامه و غیره متن املار را انتخاب می‌کردند و دانش‌آموزان هم حق اعتراض نداشتند. املا به نوشتنی بود نه مثل امروز که چند غلط را در متن بگنجانند، به گونه‌ای که صحیح‌نوشتن و زیبا نوشتن کم کم از یادها برود.

نخستین روز درس فرا رسید. گروهی از دانش‌آموزان می‌گفتند که امسال، آن دبیر جدید ادبیات - که ته ریشی دارد و گاهی منبر هم می‌رود و خوب سخنرانی می‌کند - برای تدریس ادبیات ما انتخاب شده است. سرانجام اولین جلسه درس ادبیات فرا رسید. لحظات اولیه با حالت انتظار سپری شد. چند تن از دبیران و از جمله دبیر ادبیات مورد نظر، از دفتر دبیران بیرون آمدند و به سوی کلاسها به راه افتادند. هنوز بعضی از ما دقیقاً نمی‌دانستیم که چه کسی بری تدریس ادبیات ما انتخاب شده است. دبیران دبیرستان روبروی کلاس ما رسیدند. ناگهان آقای علی آیت‌اللهی از آنان جدا شد و به کلاس ما گام نهاد. آری؛ آرزوی اغلب دانش‌آموزان، برآورده بود. ابتدا، خود را معرفی کرد و آن گاه مطالبی را در مورد همیت ادبیات و روش کار خود بیان داشت و تدریس ادبیات را آغاز کرد.

### ویژگیهای تدریس

۱ - نخستین نکته‌ای که در تدریس او برای ما تازگی داشت، درست و زیبا خواندن متون نظم یا نثر بود، آنچنان که گویی آن مطالب را «دکلمه» می‌کرد. این کار به قدری برای ما بی سابقه بود که همه را تحت تأثیر قرار داد. ابتدا گمان می‌کردیم که آنگونه خواندن شعر و نثر در جلسه نخستین، برای جلب توجه ماست، اما این روش در تمامی جلسات و در سال بعد هم ادامه یافت.

تصور کنید که اگر دیباچه گلستان با آنهمه زیبایی ادبی، زیبا هم خوانده شود، چه اثری در شنوندگان بر جای می‌نهد! این کار، از عواملی بود که درجه‌هایی را به سوی زیباییهای ادبی به روی ما گشود و کم کم ما را به ادبیات علاقه‌مند ساخت.

۲ - پس از این که روخوانی متن به پایان می‌رسید، درباره نوع نثر یا شعر و محتوای آن، سخن می‌گفت تا یک طرح کلی از آن متن در ذهن دانش‌آموزان ایجاد شود؛ آن گاه دوباره متن را از آغاز، جزء به جزء می‌خواند و معنی کلمه‌ها و جمله‌ها را به دقت شرح می‌داد.

۳ - زیباییهای ادبی جملات مانند سجع و دیگر صناعات را ضمن شرح آنها مشخص می‌ساخت.

۴ - بعضی از نکات خاص دستوری جمله‌ها را برای ما می‌شکافت و توضیح می‌داد.

۵ - قسمتهایی از متون را برای حفظ کردن ما تعیین می‌کرد. از جمله، دیباچه گلستان، سه داستان از گلستان سعدی، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی و تعدادی از غزلهای حافظ و سعدی. این کار در آغاز، برای ما دشوار بود و حتی برخی از دانش‌آموزان، مانند فرزند فرماندار وقت، با این دبیر محتره و دلسوز، به مبارزه پرداختند، اما او قاطعانه مقاومت کرد و پیروز شد و در حقیقت، این پیروزی و سود اصلی، متعلق به ما بود که حافظه خود را به کار انداختیم و بعدها در حفظ کردن شعر یا سایر دروس حفظی عملاً مهارت یافتیم.

۶ - یکی از کارهای ابتکاری این دبیر بزرگوار - که بعدها ارزش و اهمیت آن بر من آشکار شد و دانستیم که تا چه حد مرسوم ایشان هستم - این بود که در بعضی از ساعات درس، اشعار یا نوشته‌هایی را از دانش‌آموزان به صورتی بسیار گیرا می‌خواند و آنان را تشویق می‌کرد. گاهی هم شعری را می‌خواند و می‌گفت: یکی از دانش‌آموزان کلاس، سروده است و نمی‌خواهد که نامش در کلاس

● دبیران از هر کتابی که می‌خواستند

متن املا را انتخاب می‌کردند

و دانش‌آموزان هم حق اعتراض نداشتند.

● آن سالها، گلستان سعدی

کتاب درسی ما بود

● نخستین نکته‌ای که در تدریس او

برای ما سازگی داشت،

درست و زیبا خواندن متون نظم یا نثر بود.

● با معرفی کتابهای مفید

ما را به مطالعه دعوت می‌کرد.

● در هر جلسه، بدون استثنا

از چند نفر درس می‌پرسید.

برده شود. نحوه ارائه مطلب و تمجید و تحسین وی در مورد سراینده یا نویسنده آن به اندازه‌ای جالب توجه بود که بعضی از دانش‌آموزان را به غبطه و رقابت وامی‌داشت و عملاً آنان را به سرودن شعر یا نوشتن مقاله تشویق می‌کرد. من، خود، نخستین شعرم را در سال چهارم دبیرستان (معادل سال دوم دبیرستان امروز) در همین راستا سرودم که دبیر ما، آن را مانند موارد مشابه در کلاس خواند و با وجود کم و کاستی بسیار آن، مرا بسیار تشویق کرد. در اینجا باید بگویم که اگر اشکالی هم در شعر ما وجود داشت، نحوه عرضه آن توسط وی، عیوب آن را تا حدود زیادی می‌پوشانید و آن را در گوش شنوندگان خوش‌آهنگ می‌ساخت.

نکته‌ای که بعدها بر من روشن شد، این بود که بعضی از اشعاری که در کلاس خوانده می‌شد، سروده خود او یا شاعران غیر معروف بود که برای تشویق ما ظاهراً به نام یکی از دانش‌آموزانی که مایل نبود نامش آشکار شود، آن را در کلاس می‌خواند تا حس رقابت ما را تحریک کند.

۷- در هر جلسه، بدون استثنا از چند نفر درس می‌پرسید و دقیقاً آنچه را که به ما آموخته بود، به دقت سؤال می‌کرد؛ بدین ترتیب، کمتر مجال تنبلی برای دانش‌آموزان پیدا می‌شد.

۸- در ساعت املا، از روی مستنی که از آن اطلاع دقیق نداشتیم، املا می‌گفت. در آن زمان مرسوم نبود که از متن کتاب فارسی املا گفته شود؛ دبیر ما قبلاً تعیین می‌کرد که از کتاب کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه استفاده خواهیم کرد و ما هم با خواندن این دو کتاب، خود را آماده می‌کردیم. پس از نوشتن املا تصحیح آن هر بار به شیوه خاصی صورت می‌گرفت. در هر سال تحصیلی، سه، چهار بار املاهای ما را به خانه می‌برد و دقیقاً تصحیح می‌کرد و نمره آن را برای ما می‌گذاشت. اما در سایر جلسه‌ها با نوشتن کلمات دشوار آن بر روی تسخته سیاه خودمان آن را تصحیح می‌کردیم؛ گاهی املاهای دانش‌آموزان یک ردیف را با ردیف دیگر عوض می‌کرد تا املاهای یکدیگر را تصحیح کنیم. این کار، موجب می‌شد که در شناخت اشتباهات یکدیگر دقت کنیم و در نتیجه، اشکال خود ما هم برطرف شود.

۹- ساعت درس انشا برای ما بسیار دلپذیر بود، معمولاً در هر ساعت، چند نفر بر اساس موضوعی که داده شده بود، نوشته خود را می‌خواندند و پیرامون آنها بحث در می‌گرفت. گاهی هم دبیر،

نوشته‌های مناسب و چاپ شده را به کلاس می‌آورد و برای ما می‌خواند و زیباییهای آن را گوشزد می‌کرد. معمولاً هنگام تعیین موضوع، خود در مورد آن توضیح می‌داد تا راه برای تفکر و نوشتن ما هموار شود. یکی از نکات جالب توجه در ساعات انشا این بود که با معرفی کتابهای مفید، ما را به مطالعه دعوت می‌کرد. در اثر همین تشویقها بود که من نخستین بار به کتابخانه شرف‌الدین علی یزدی رفتم و در آنجا بعضی از همکلاسان خود را هم دیدم که مشغول مطالعه‌اند.

۱۰ - در ماه مبارک رمضان، دوره قرائت قرآن تشکیل می‌داد و در کلاس هم به آن اشاره می‌کرد تا کسانی که مایل بودند، به آن جلسات بروند. این جلسات معمولاً پس از نماز ظهر در مسجد امیر چقماق یزد تشکیل می‌شد و پس از آن، خود وی به منبر می‌رفت و سخنرانی می‌کرد و الحق سخنش گرم و گیرا بود.

اکنون حدود سی و شش سال از آن تاریخ می‌گذرد ولی من هرگز سیمای این دبیر فرزانه و دلسوز را از یاد نبرده‌ام. هرگاه به کتابخانه می‌روم و یا به گلستان، کلیله و دمنه و مرزبان‌نامه می‌نگرم و هر وقت به وضع غم‌انگیز فارسی و انشا در دبیرستانها می‌اندیشم، چهره مهربان و سیرت پدرا نه او را به یاد می‌آورم و برایش دعا می‌کنم.

حدود یک سال و نیم پیش که برای شرکت در جلسه دبیران محترم ادبیات استان یزد، پس از چند سال به زادگاه خود رفتم، سعادت دیدار این دبیر عزیز نصیب شد که بازنشسته و خانه نشین شده بود. لذت این دیدار هرگز از یاد من نخواهد رفت. دیدم که هنوز دلسوخته ادبیات است و از این رنج می‌برد که توجه به معنویت در میان دبیران کم شده است و غوغای کمبودهای مادی و شیوه گزینش دبیر به این آتش دامن می‌زند.

خداوند بزرگ به این دبیر بزرگوار و همه دبیران خوب ادبیات، نندرسنی و توفیق و عمر بابرکت و معنویت عطا فرماید تا در سایه آنان، درخت تناور ادبیات و فرهنگ ایران روز به روز بارورتر شود.

اینک برای حسن ختام، به کارنامه زندگی وی نگاه می‌کنیم و او را به خدا می‌سپاریم:

تولد ۱۳۰۹ ه. ش.

دارای دیپلم طبیعی از یزد و دیپلم ادبی از تهران  
دارای لیسانس منقول از دانشکده معقول و منقول (لهیات)  
تهران و لیسانس علوم تربیتی از دانشسرای عالی  
سال ورود به خدمت ۱۳۳۲  
سال بازنشستگی ۱۳۶۰

### مشاغل

- ۱ - از سال ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۵ معاونت دبیرستان کبخسرو و سپس ۷ سال معاونت دبیرستان ابرانشهر
- ۲ - سه سال ریاست دبیرستان رکنیه و یازده سال ریاست دبیرستان هفده شهریور.
- ۳ - سه سال راهنمای تعلیماتی شهرستان یزد که دو سال آن راهنمای تعلیماتی کل استان یزد بوده‌اند.
- ۴ - در تمامی این مدت تدریس ادبیات فسارسی، عربی و معارف اسلامی را نیز در دبیرستانها و دانشسرای مقدماتی یزد کم و بیش بر عهده داشته‌اند.

### تالیفات

- ۱ - سالنامه فرهنگ یزد
- ۲ - اهمیت علم در اسلام.